

موازنه: تقابل سجع های متوازن یا متوازی در دو یا چند جمله است که به هم آهنگی آنها می انجامد.

دل به امید روی او همدم جان نمی شود // جان به هوای کوی او خدمت تن نمی کند

دل	به	امید	روی	او	همدم	جان	نمی شود
جان	به	هوای	کوی	او	خدمت	تن	نمی کند

توجه: آرایه موازنه در نثر نیز به کار می رود.

در بدایت، بند و چاه بود، در نهایت تخت و گاه بود.

گر عزم جفا داری، سر در رهن اندازم // و راه وفا گیری، جان در قدمت ریزم

ز گرز تو خورشید گریان شود // ز تیغ تو بهرام بریان شود

جفا پل بود، بر عاشق شکستی // وفا گل بود، بر دشمن فشانندی

تیر بلای او را جز دل هدف نباشد // تیغ جفای او را جز جان سپر نباشد

پرواز به آنجا که نشاط است و امید است // پرواز به آنجا که سرود است و سرور است

نظر تا کنی عرض نقل است و می // نفس تا کشی، حرف چنگ است و نی

عالم همه عابدند و معبود یکی است // دنیا همه ساجدند و مسجود یکی است

چرا نهم؟ نهم دل بر خیالت // چرا نهم؟ دهم جان در وصال

چرا مطرب نمی خواهد سرودی؟ // چرا ساقی نمی گوید درودی؟

راه وصل تو، راه پر آسیب // درد عشق تو، درد بی درمان

بدان حجت که دل را زنده دارد // بدان آیت که جان را بنده دارد

هم عقل دویده در رکابت // هم شرع خزیده در پناهت

چرخ ارچه رفیع خاک پایت // عقل ارچه بزرگ طفل راحت

بهاری کز دو رخسارش، همی شمس و قمر خیزد // نگاری کز دو یاقوتش همی شهد و شکر ریزد

هم صغیر و خدعه مرغان تویی // هم انیس و وحشت هجران تویی

غلام نرگس مست تو تاجدارانند // خراب باده لعل تو هوشیارانند

شاکر نعمت به هر مقام که بودیم // داعی دولت به هر طریق که هستیم

دل به امید روی تو همدم جان نمی شود // جان به هوای کوی او خدمت تن نمی کند

جادویی چون نرگس مستت به بیماری که دید؟ // هندویی چون زلفک پستت به طراری که دید؟

ز گرز تو خورشید گریان شود // ز تیغ تو بهرام بریان شود

گردون چه خواهد از من بیچاره ضعیف // گیتی چه خواهد از من درمانده گدا

غلام نرگس مست تو، تاجدارانند // خراب باده لعل تو هوشیارانند

توصیح: موازنه ای است که، همه سجع های آن متوازی باشند.

ای منور به تو نجوم جمال // ای مقرر به تو رسوم کمال

ای	منور	به	تو	نجوم	جمال
ای	مقرر	به	تو	رسوم	کمال

ما ز بالایم و بالا می رویم // ما ز دریایم و دریا می رویم

دانه باشی مرغکانت برچنند // غنچه باشی کودکانت برکنند

خوشا چون سروها استادنی سبز // خوشا چون برگ ها افتادنی سبز

برند از برای دلی بارها // خورند از برای گلی خارها

همه شوری و نشاطی، همه عشقی و امیدی // همه سحری و فسونی، همه نازی و خرامی

ما چو ناییم و نوا در ما ز توست // ما چو کوهیم و صدا در ما ز توست

باران رحمت بی حسابش همه را رسیده و خوان نعمت بی دریغش همه جا کشیده

برگ بی برگ بود ما را نوال // مرگ بی مرگی بود ما را حلال

ما برون را ننگریم و قال را // ما درون را بنگریم و خال را

بر ظاهرش عیب نمی بینم و در باطنش غیب نمی دانم

گفت: بر حالش رحمت می برم گفت: بر مالش حسرت می خوری

زیانش توان ستایش نداشت // روانش گمان نیایش نداشت

هم حرکاتش متناسب به هم // هم خطواتش متقارب به هم

ما برون را ننگریم و قال را // ما درون را بنگریم و حال را

نسخ کن این آیت ایام را // مسخ کن این صورت اجرام را

جبریل مقیم آستانت // افلاک حریم بارگاهت